

سبک رفتار



ما صبح تا شب به همدیگر هشدار می دهیم پس چرا روابط جهان ما همچنان مغشوش است؟

تورم با موج سواری متورم‌ها فرو نمی‌نشیند

حسن فرامرزی

وقتی آدم پولش را به بازار می برد، در حالی که تورم اقتصادی پایین است، پول آدم سرسبز را با افتخار بالا می گیرد، انگار سلبیبتی‌ای روی فرش قرمز جشنواره راه می‌رود و عکاس‌ها هم مدام تقاضای افتخار دادن و سر چرخاندن می‌کنند، اما وقتی تورم بالااست پول آدم مثل مجرمانی که لباس

تورم، چشم‌انداز آدم‌ها را نابود می‌کند

تورم بالا، فضای بی‌اعتمادی و ناامیدی را در جامعه می‌پراکند، کسی که فلان قدر درآمد داشته و حساب کرده بوده، اگر دو سه سال پس‌انداز کند و از فلان بانک قدری وام بگیرد، می‌تواند یک آپارتمان نقلی بخرد، حالا متوجه شده است فعلا هیچ چشم‌اندازی برای آینده‌ار شدن وجود ندارد، در طول دو سال، قیمت آپارتمانی که ۵۰۰ میلیون تومان ارزش داشته به ۲ میلیارد تومان رسیده است یا مثلا خودرویی که ۲۰ میلیون تومان قیمت داشت، حالا ۸۰ میلیون تومان خرید و فروش می‌شود، این چه پیامی به جامعه می‌دهد؟ افرادی که سرمایه‌انچنانی ندارند، اما صاحب مهارت و دانش هستند و جامعه به دانش و مهارت آنها نیاز دارد دلسرد می‌شوند، چون می‌بینند هر چقدر در این بازی تندتر می‌دوند، تورم وضع را بدتر می‌کند، مگر من به چه پیامی می‌گویم؟ ۸۰ میلیون گرد پای تورم برسد، وقتی تورم اقتصادی بالاست چه اتفاقی می‌افتد؟ چشم‌انداز آدم‌ها در آن جامعه مختل می‌شود، افراد دست به رفتارهای غیر منطقی و هیجانی می‌زنند که گاه وضع را بدتر می‌کند، مگر من به چه پیامی می‌گویم؟ ۸۰ میلیون تومان برای فلان خودرو خیلی زیاد است با این حال می‌روم - هر طور شده حتی با قرض- از خودرو را می‌خرم، چون با خودم می‌گویم، نکند قیمت از این هم بالاتر برود و افراد دیگری نیز به همین صورت هیجانی عمل می‌کنند. در اقتصاد به این پدیده تورم انتظاری می‌گویند؛ یعنی ما انتظار داریم که قیمت املاک بالا برود و چون این انتظار را داریم قیمت املاک هم واقعا بالا می‌رود، من انتظار دارم که قیمت برنج بالا برود، بنابراین به‌عنوان خریدار عمده یا خرده، سفارش بسیار بالاتر از میزان درخواست طبیعی را به بازار می‌دهم و بازار به این درخواست غیرطبیعی من با افزایش قیمت‌ها پاسخ می‌دهد، در واقع بازار کالای مصرفی تولید می‌کند و منطبق با بازار این اتفاق است که این کالاها فراتر از مصرف برسد، اما عملا کسانی که در بازار تعیین‌کننده هستند، مصرف‌کننده نیستند، بلکه سوداگرانی هستند که به طرز دیوانه‌واری می‌خواهند قیمت‌ها را بالا بکشند. قیمت یک واحد مسکن مهر در طول دو سه سال از ۸۰ میلیون تومان به ۴۰۰ میلیون تومان می‌رسد و وقتی نگاه می‌کنید اغلب دیوانه‌وار دست‌به‌دست‌شده و مصرف‌کننده واقعی هاج و واج به این بازی جنون‌ناگه می‌کنند. از آن سو وقتی قیمت‌ها بالا می‌رود اصناف مختلف حق خود می‌دانند که قیمت کالاهایشان را بالاتر ببرند، در واقع اینجا هم مقایسه‌ای صورت می‌گیرد، مثلا یکی می‌گوید، یعنی فقط جنس آنها جنس است؟ جنس ما مثل جنس نیست؟ یا فقط خدمت آنها خدمت است؟ خدمت ما خدمت نیست؟

وقتی ارزش پول کشور جوک غربی‌ها می‌شود

یکی از آزاردهنده‌ترین حس‌ها وقتی تورم در جامعه‌ای بالا باشد، آنجاست که تمام و کمال حس می‌کنی ارزش پول ملی کشور تو روزبه‌روز بیشتر آب می‌رود، در واقع ما با یک حیثیت و آبروی ملی هم روبه‌رو هستیم و البته به آن واکنش هم نشان می‌دهیم، اما واکنش نمایشی و غیر کارآمد، پیام می‌دهد که بی‌گناهی از بی‌گناهیان ملی والیبال لهستان چند وقت پیش که به ایران آمده بود، پول خود را در فرودگاه به ریاlet تبدیل کرده بود و چند چک پول ۵۰۰ هزار ریالی را با صفرهای متعددی که دارد کنار هم چیده بود و با شکلک «ار خنده‌روده بر شدن» زیرش نوشته بود میلیونر از لهستان. این اتفاقات از حیث ملی برای ما خوشایند نیست، اما مثل اغلب وقت‌ها که واکنش نامناسبی به یک آبروریزی می‌دهیم، حلال هم می‌خواهیم سررو ته قضیه را با حدف صفرها از پول ملی کشور، هم بیابوریم، در حالی که در نهایت این اقدام یک عکس‌العمل نمایشی

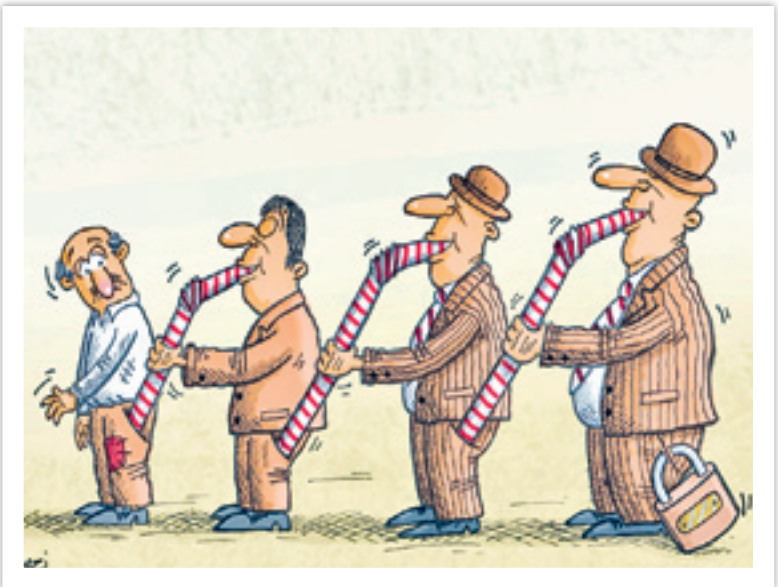
است و گرهی از کار ما نخواهد گشود.

ارزش پولی ملی کشور چیزی نیست که به سادگی از کنار آن بگذریم، مثل این است که آدم هر روز می‌بیند، عزیزش در بستر بیماری است و روزبه‌روز رنگ و رویش زردتر و نحیف‌تر می‌شود، پول ملی یک کشور در واقع میثاق اقتصادی اعضای آن کشور با همدیگر است، ما انگار پیمان بسته‌ایم که به واسطه این پول با همدیگر داد و ستد کنیم، چون آن را معتبر و صاحب ارزش می‌دانیم، اما وقتی تورم بالا می‌رود در حقیقت اتفاقاتی علیه این میثاق مللی روی می‌دهد، بنابراین در جامعه هم تشنج می‌آفریند و تشنج چیست؟ به هم خوردن منطق خرید و فروش، در حالت عادی وقتی تو می‌خواهی جنسی را بخری به کیفیت و مزیت‌های آن توجه می‌کنی و با فروشنده چانه می‌زنی و به گونه‌ای رفتار می‌کنی که تو دست بالاتر را داری، اما وقتی فضا با تورم بالا مشتتج می‌شود، تو همه آن نازهای خریدارانه را از یاد می‌بری و در واقع این فروشنده است که بر اسب ناز کردن و دلبری سوار می‌شود و می‌تازاند و ما خریداران برای خریدهایی که واقعا به آن نیازناز نداریم، صف می‌کشیم، بنابراین خریدارانی را می‌بینی که چشم بسته به بازارها آمده‌اند و فروشنده هر قیمت فضایی را هم که پیشنهاد می‌دهد نه نمی‌گویند و همین‌وهم، وهم بالاتری را هم رقم می‌زند، انگار تو فروشنده یک قطعه زمین یا پارتمان هستی، آپارتمانت را با یک قیمت نجومی برای فروش می‌گذاری و می‌بینی فردای همان روز به فروش رفت، در این صورت چه حسی به تو دست می‌دهد؟ نکند قیمت واقعی اینس آپارتمان از این هم بالاتر باشد؟ بنابراین قیمت پیشنهادی تو برای زمین یا آپارتمان بعدی،

فضایی تر هم می‌شود و تو به این فکر کن که تو هر چقدر فضایی‌تر می‌شوی، خریداران هم با به پای تو جلوی می‌ایند و به اصطلاح کم نمی‌آورند، وقتی تورم بالا می‌رود، انگار عقل از سر همه پرده است، رفتارهایی می‌کنند که در حالت عادی هرگز آنگونه پیش نمی‌روند، این دیگر خرید نیست، بلکه بیشتر شبیه یک قمار است.

چرا چالش‌های ما حل نمی‌شود؟

چرا مشکلات ما تداوم می‌یابد؟ به خاطر اینکه من نمی‌خواهم بخشی از راهکار باشم، بلکه طوری رفتار می‌کنم که در نهایت به بخشی از مسئله تبدیل می‌شوم. به نظرم این کلیدی‌ترین زاویه برای بررسی تداوم مسئله‌های ماست، من نمی‌خواهم بخشی از راهکار باشم، یعنی نمی‌خواهم نقشی واقعی - و نه نمایشی - داشته باشم. این مسائل قابل جهت‌گیری‌هایم با آن موضوع نمی‌خواند، این مسائل قابل تأملی است که این همه کارشناس و مسئول صبح تا شب در دنیا حرف می‌زنند و هشدار می‌دهند یا راهکار ارائه می‌کنند، پس چرا مسئله حل نمی‌شود. این همه اقتصاددانان داریم



که فضای اقتصادی را عین کسی که از پشت شیشه شفاف آکواریم، ماهی‌ها را می‌بیند، رصدمی‌کنند، پس چرا مسائل ما حل نمی‌شود؟ واقعیت آن است که غرض‌های آدمی یکی دو تا نیستند و این غرض‌ها اجازه نمی‌دهد گروه‌های بیرون تکانه شود. من یک کارشناس یا مسئول هستم و در مقاله یا سخنرانی یا جلسه رسمی راه باز کردن گره‌ها را می‌گویم، اما وقتی می‌آیند مرا باز کنند- از یاد نبریم که من خودم هم یک گره هستم- اجازه نمی‌دهم به من دست بزنند، وقتی کوچک‌ترین نقدی را بر منی‌تابم؛ یعنی در واقع می‌گویم به قرار است باز بشود، تعلق خاطری دارم یا منافع من در آن گره وجود دارد یا اینکه در ادعاهایم گفته بودم موافق با شدن آن گره هستم، اجازه‌ای کار را نمی‌دهم و جلوی با شدن گره را می‌گیرم و سنگ‌اندازی می‌کنم.

وقتی تورم اقتصادی بالاست چه اتفاقی می‌افتد؟ چشم‌انداز آدم‌ها در آن جامعه مختل می‌شود و افراد دست به رفتارهای غیرمنطقی و هیجانی می‌زنند که گاه وضع را بدتر می‌کند، مثلا من با اینکه می‌گویم ۸۰ میلیون تومان برای فلان خودرو خیلی زیاد است با این حال می‌روم - هر طور شده حتی با قرض- آن خودرو را می‌خرم، چون با خودم می‌گویم، نکند قیمت از این هم بالاتر برود و افراد دیگر نیز به همین صورت هیجانی عمل می‌کنند، در اقتصاد به این پدیده تورم انتظاری می‌گویند؛ یعنی ما انتظار داریم که قیمت املاک بالا برود و چون این انتظار را داریم قیمت املاک هم واقعا بالا می‌رود

تورم زمانی فرومی‌نشیند که مدعیان متورم فروکش کنند

بنابراین لزوماً زمانی حل می‌شود که مدعیان متورم فروکش کنند، هر رنجی که ما در بیرون و در روابط این جهان می‌بینیم، در حقیقت سایه‌ای از آن هیولای درون ماست. جدال‌هایی که در دنیای ما دیده می‌شود به کشمکش‌های درون آدمی بازمی‌گردد، چه این آدم، لباس یک مسئول و مدیر را پوشیده باشد، چه لباس یک کارشناس و تحلیلگر و چه هر لباس و جایگاه دیگری، در چنین شرایطی این سو و آن سو کارشناسان، رسانه‌ها و مدیران می‌بینیم که مدام در حال مدارات هشدار هستند، اما این هشدارها بیشتر از آنکه واقعیت داشته باشد، جنبه نمایشی دارد، متلافرق کنید تلویزیون بی‌بی‌سی درباره بالا رفتن نرخ ارز با کارشناسان صاحبه می‌کنند آنها خود به خود تمام و نگران دادن دست و پایشان هشدار می‌دهند واقف وحشتناکی را ترسیم می‌کنند، اما آیا حقیقتاً آنها نگران مردم یک کشور هستند؟ یا نه آن مجری شبکه و آن کارشناس بعد از برنامه سراغ یک سری موضوعات روز دیگری شخصی و اجتماعی خود می‌روند که هیچ ربطی به آن چیزهایی که گفته‌اند و خوانده‌اند، ندارد و اینطور بگویم زندگی آنها اصلاً از محفل همین اقدامات نمایشی می‌گذرد، چرا مسائل جهان ما به شکل بنیادین حل نمی‌شوند؟ وقتی که کارشناسی که همین که گفته‌اند به یک حکومت بزند و چند کارشناس به مسئولان آرز شد کشور ناسزا بگویند، دلشان خنک می‌شود و شب راحت می‌خوابند و طوری می‌خوانند که انگار به بهترین شکل وظیفه‌شان را در قبال حل مشکلات جهان انجام داده‌اند و شمار در این جهان نمایشی می‌بینید همان مجری که با حرارت درباره بالا رفتن نرخ ارز یا تورم صحبت می‌کرد و یک لکت «تکنیکی - نمایشی» مختصری هم پیدا کرده بود - یعنی که موضوع خیلی حساس و نفسگیر است - چند دقیقه بعد یک خبر فانتزی از سواحل یک کشور اروپایی را ناموایی با پل‌هایوود و ما می‌رویم طرز تهیه نان بلومر را از یک عزیز یاد می‌گیریم، و این یعنی من یک نگران واقعی یا یک هشدار دهنده حقیقی نیستم، اگر یک نگران واقعی بودم و به تمام معنا دهنم خیرخواهی برای مردم ایران بود، اینطور ساده به سواحل فلان کشور نمی‌رفتم و این فانتزی‌گری‌ها را می‌گذاشتم، وقتی که اقتصاد ایران شرایط پنهتی پیدا کند، شما وقتی به‌تان را گم می‌کنید، می‌روید کلاتری و می‌گویید بچه من کم‌شده است و بعد از آن از کلاتری بیرون می‌روید و می‌آیند خانه‌تان ترتیلا یا بلومر تهیه می‌کنید؟ یا مشتاقید ببینید در سواحل فلان کشور اروپایی چه حادثه خنده‌داری روی داده است؟ یا نه، همه اقدامات بعدی شما بیوستگی کاملی با آن گم‌شدن بچه دارد و در حقیقت تا زمانی که شما بچه‌ا را پیداکنر دهید آرام و قرار نمی‌گیرد، اگر شما بروید کلاتری و بگویید بچه‌ام کم شده است، بعد بیایید طرز تهیه کیک خیس شکلاتی را هم دنبال کنید در حقیقت به سطحی‌ترین شکل ممکن با گم‌شدن فرزندتان روبه‌رو شده‌اید یا اینطور بگویم شما در یک حالت گیجی و منگی به سر می‌برید و حقیقت این است که جهان ما یک جهان گیج و متنگ است، بنابراین شمار در این جهان متنگ و در این فضای فکری مغشوش، هشیاری کاملی نسبت به مسئله‌تان ندارید، در حالی که اگر هشیاری کاملی در باره مسئله‌تان داشتید، رفتارهای شما در یک منظومه به هم پیوسته عمل می‌کرد و به نتیجه می‌رسید، یعنی آن بچه‌ا را پیدا می‌کردید و گمشده‌ها یعنی معجزه مصومیت، جایگزین حیله‌گری‌های رقم‌های نگران‌کننده‌ای به خود گرفته است و بعد بگویید در ادامه، آشپزی با پل‌هایوود این یعنی شما به یک شکل عمیق نسبت به مسئله‌تان هشیار نیستید یا اینطور بگویم این مسئله‌ا مسئله خودتان نمی‌داند.

قدرت، فساد نمی‌آورد، بلکه ترس از دست دادن قدرت فساد می‌آورد. اگر قبول کنیم هر کسی در زندگی به هر حال قدرتی دارد، حتی اگر آن قدرت به‌زعم ما در نازل‌ترین سطح خود باشد، متوجه خواهیم‌شد که تجمع نیست که فساد آفرین است، وقتی قدر تمند و صاحب‌نیرو باشم بهتر کار می‌کنم یا وقتی در خود پراکنده‌ام؟ و چه چیز مرا پراکنده می‌کند؟ ترس!



شرط برچیده شدن فسادها چیست؟

ترس، عامل فساد است نه قدرت

خود نیست و این همه محصول ترس است، حالا ترس با صورت جامعه هم همین کار را می‌کند، هیچ کس در جای خودش نیست، من روزنامه‌نگار دارم سهام خرید و فروش می‌کنم یا فلان جراح دارد ملک می‌خرد و ملک می‌فروشد، یعنی ما اجزای این جامعه در جای خودمان نیستیم و چه چیز ما را متلاشی و تجزیه کرده است؟ ترس!

دو‌باره به آن جمله برگردیم: قدرت، فساد نمی‌آورد، بلکه ترس از دست دادن قدرت فساد می‌آورد. اگر قبول کنیم هر کسی در زندگی به هر حال قدرتی دارد، حتی اگر آن قدرت به‌زعم ما در نازل‌ترین سطح خود باشد - مثلا قدرت حرکت دادن انگشتانش یا دست و پایش، یا قدرت و سیطره‌ای که بر خانواده‌اش دارد و امثال آن - متوجه خواهیم‌شد که تجمع نیست که فسادآفرین است، جمع شدن نیست که فساد می‌آفریند، اتفاقاً جمع بودن عامل وحدت است، من اگر در

اجازه بدهید از یک جمله دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی، حکیم و فیلسوف زمان ما در کتاب «دَژ سخن» وام بگیرم، ایشان در جایی از این کتاب می‌گوید: قدرت، فساد نمی‌آورد، بلکه ترس از دست دادن قدرت، فساد می‌آورد، «اجازه بدهید در پرتوی همین یک جمله به داستان فساد با هم نگاهی بیندازیم، مدعای عبارت بالا این است:

چرا ما فاسد می‌شویم؟ چون می‌ترسیم. مدعای جمله این است: اگر ما نترسیم، فساد چه این آدم، لباس یک مسئول و مدیر را پوشیده باشد، چه لباس یک کارشناس و تحلیلگر و چه هر لباس و جایگاه دیگری، در چنین شرایطی این سو و آن سو کارشناسان، رسانه‌ها و مدیران می‌بینیم که مدام در حال مدارات هشدار هستند، اما این هشدارها بیشتر از آنکه واقعیت داشته باشد، جنبه نمایشی دارد، متلافرق کنید تلویزیون بی‌بی‌سی درباره بالا رفتن نرخ ارز با کارشناسان صاحبه می‌کنند آنها خود به خود تمام و نگران دادن دست و پایشان هشدار می‌دهند واقف وحشتناکی را ترسیم می‌کنند، اما آیا حقیقتاً آنها نگران مردم یک کشور هستند؟ یا نه آن مجری شبکه و آن کارشناس بعد از برنامه سراغ یک سری موضوعات روز دیگری شخصی و اجتماعی خود می‌روند که هیچ ربطی به آن چیزهایی که گفته‌اند و خوانده‌اند، ندارد و اینطور بگویم زندگی آنها اصلاً از محفل همین اقدامات نمایشی می‌گذرد، چرا مسائل جهان ما به شکل بنیادین حل نمی‌شوند؟ وقتی که کارشناسی که همین که گفته‌اند به یک حکومت بزند و چند کارشناس به مسئولان آرز شد کشور ناسزا بگویند، دلشان خنک می‌شود و شب راحت می‌خوابند و طوری می‌خوانند که انگار به بهترین شکل وظیفه‌شان را در قبال حل مشکلات جهان انجام داده‌اند و شمار در این جهان نمایشی می‌بینید همان مجری که با حرارت درباره بالا رفتن نرخ ارز یا تورم صحبت می‌کرد و یک لکت «تکنیکی - نمایشی» مختصری هم پیدا کرده بود - یعنی که موضوع خیلی حساس و نفسگیر است - چند دقیقه بعد یک خبر فانتزی از سواحل یک کشور اروپایی را ناموایی با پل‌هایوود و ما می‌رویم طرز تهیه نان بلومر را از یک عزیز یاد می‌گیریم، و این یعنی من یک نگران واقعی یا یک هشدار دهنده حقیقی نیستم، اگر یک نگران واقعی بودم و به تمام معنا دهنم خیرخواهی برای مردم ایران بود، اینطور ساده به سواحل فلان کشور نمی‌رفتم و این فانتزی‌گری‌ها را می‌گذاشتم، وقتی که اقتصاد ایران شرایط پنهتی پیدا کند، شما وقتی به‌تان را گم می‌کنید، می‌روید کلاتری و می‌گویید بچه من کم‌شده است و بعد از آن از کلاتری بیرون می‌روید و می‌آیند خانه‌تان ترتیلا یا بلومر تهیه می‌کنید؟ یا مشتاقید ببینید در سواحل فلان کشور اروپایی چه حادثه خنده‌داری روی داده است؟ یا نه، همه اقدامات بعدی شما بیوستگی کاملی با آن گم‌شدن بچه دارد و در حقیقت تا زمانی که شما بچه‌ا را پیداکنر دهید آرام و قرار نمی‌گیرد، اگر شما بروید کلاتری و بگویید بچه‌ام کم شده است، بعد بیایید طرز تهیه کیک خیس شکلاتی را هم دنبال کنید در حقیقت به سطحی‌ترین شکل ممکن با گم‌شدن فرزندتان روبه‌رو شده‌اید یا اینطور بگویم شما در یک حالت گیجی و منگی به سر می‌برید و حقیقت این است که جهان ما یک جهان گیج و متنگ است، بنابراین شمار در این جهان متنگ و در این فضای فکری مغشوش، هشیاری کاملی نسبت به مسئله‌تان ندارید، در حالی که اگر هشیاری کاملی نسبت به مسئله‌تان داشتید، رفتارهای شما در یک منظومه به هم پیوسته عمل می‌کرد و به نتیجه می‌رسید، یعنی آن بچه‌ا را پیدا می‌کردید و گمشده‌ها یعنی معجزه مصومیت، جایگزین حیله‌گری‌های رقم‌های نگران‌کننده‌ای به خود گرفته است و بعد بگویید در ادامه، آشپزی با پل‌هایوود این یعنی شما به یک شکل عمیق نسبت به مسئله‌تان هشیار نیستید یا اینطور بگویم این مسئله‌ا مسئله خودتان نمی‌داند.

سبک نگرش